

میشود و اگر آواز منقار را مشبه و آواز زبجه را مشبه به اعتبار نمایند
از قسم مسموعات است هر چند ظاهر از کلام احتمال اول است و چون
شعر قطران

چنان بنالد از آواز سائلان جانش که جان مادر از آواز گمشده فرزند
مشهورات چنانکه در این شعر انوری

آنکه سهمش در انتقام حسود ناف آهو کند چو کلم نهنگ
نهنگ را خرچ سفلی نیست و دهان او در غایت تعفن است

فرخی

خاک را چون ناف آهو مشک زاید بقیاس
بید را چون پر فلوانی برک روید بیدمار

قطران

دهیده در آس و بویش دهان چنانکه کسی
میان شهر سیمین نهسد بر آتش طیب

ایضا

شکفته سرخ و سیاه لاله چون رخ و دل دوست
بزنش رسته چو زلفین او بیوی و بتاب

مذوقات چنانکه در این شعر خواجه

بونی شیر از آب ده چون شکرش میاید

گر چه خون می چکد از شبوه چشم سیهش

قطران

در لب چون شکرش کلخون بود شاید بدانکه

دل ندارد طعم شکر بل شکر کلخون بود

ملموسات چون تشبیه بدن و دل معشوق بپرند و پلاس در این
شعر خاقانی

بر چون پرند و لیک دلتش گونه پلاس

من بر پلاس صبر کنم از پرند او

مدرك خیالی داخل در مدرك حسی است و از جمله محسوسات

محسوس است چنانکه در این بیت صنوبری

وَكَأَنَّ مَحْمَرَّ الشَّقِيقِ إِذَا تَصَوَّبَ أَوْ تَصَعَّدَ

أَعْلَامُ يَأْقُوتِ نُشْرِنَ عَلَى رِمَاحٍ مِنْ زَبْرَجِدٍ

و چون این شعر ناصر خسرو علوی

صبح را بنگر پس پروین بدان ماند درست

کز پس سیمین تذر وی بسدین عنقاستی

تذرو سیمین و عنقای بسدین مثل اعلام یا قوت و رماح زبرجد

است که محض خیال و در خارج وجود ندارد مگر اجزای آن و چنانکه

در این شعر قاضی عضد

وَنَارٌ نَجْنَا فَوْقَ الْعُصُونِ كَأَنَّهَا شُمُوسٌ عَقِيقٍ فِي سَمَاءِ زَبْرَجِدٍ

آفتاب عقیق و آسمان زبرجد در خارج وجود ندارد مگر اجزای

هریک از آنها بانفراد

و چنانکه انوری گوید

لمعه در سکنه کانون شده بر خود پیچان

افعی گاه ربا پیگر مرجان عصب است

در این بیت مشبه به خیالی است زیرا که افعی گاه ربا پیگر مرجان

عصب در خارج وجود ندارد مگر اجزای آن
 هر دو عقلی چنانکه در این بیت حکیم ازرقی
 ذکای طبع تو گوئی که لوح محفوظ است

که ذره نبود جایز اندر او نسیان

و در این بیت حکیم سنائی

مردگی کفر و زندگی دین است هر چه گفتند مغز آن اینست
 در شعر اول ذکا، مشبه و لوح محفوظ مشبه به است و در شعر ثانی
 مردگی و زندگی مشبه و کفر و دین مشبه به است و همه نقلیست
 فتدیر (۱)

تنبیه باید دانست که آنچه ادراک آن تعلق بوجدان دارد مثل لذت
 و الم و جوع و شیخ از قسم عقلی می‌شمارند و همچنین آنچه را و هم صورت
 میدهد از انواع عقلی میدانند و مراتب بخوبی در این مقام معدوم نیست که
 ترکیب کرده باشد او را قوه متخیله از امریکه ادراک کرده میشود بحواس
 ظاهره و مراد بوهمی چیز است که اختراع کرده است آنرا صورت متخیله
 بقوه و اهمه چون اختراع صورت سبع و اختراع دندان و آواز برای غول
 در این ابیات امرء القیس -

أَيُّ قَتْلُنِي وَالْمَشْرِفِي مُضَاجِحِي وَمَسْنُونَةُ زُرْقِ كَانِيَابِ اَنْغْوَالِ

ا. د. ب.

فشافش تیرش بر روز نبرد چو آواز غوال است در گوش مرد

مشبه عقلی و مشبه به حسن مانند تشبیه عدل به میزان و تشبیه عمر

(۱) وجه امر بتدبیر است که ممکن است - یاد از این شعر که می‌باشد بلکه مراد آن باشد
 که حقیقت مرد در این حقیقت امر است و در حقیقت زمان - قیامت دین است و لو
 بر حسب ادب - حقیقت در این معنی است و بر این این معنی است و اسناد ذکر شد (معه)

بجام در این شعر خاقانی

عمر جام جم است کایامش
همچو گوهر شکستش آسان
بشکند خورد پس ببنده خوار
همچو سیماب بستش دشوار

و چون شعر ناصر خسرو

در خانه رسول چو ماه نو
مشبه به عقلی و مشبه حسی چون تشبیه عطر بخلق کریم و تشبیه
ساقی به پری در این شعر خاقانی

ساقی بزم چون پری جام بکف چو آینه
او نرمد ز جام اگر ز آینه میرمد پری
و مثل شعر نظامی

بساط سبزه چون جان خردمند
هوایش معتدل چون مهر فرزند
و چون شعر ازرقی

یکی بر که ژرف در صحن بستان
چو جان خردمند و طبع سخنور
بحث دوم در وجه شبه و اقسام آن، وجه شبه عبارتست از معنائی
که شبه و مشبه به در آن اشتراك داشته باشند تحقیقاً چون شجاعت در
شبهه زید باشد یا تخیلاً باین معنی که وجه شبه در یکی از طرفین نباشد مگر
رسبیل تخیل چنانکه در بیت قاضی تنوشی .

وَ كَأَنَّ النُّجُومَ بَيْنَ دُجَاهِ
سَمْنٍ لَاحٍ بَيْنَهُنَّ ابْتِدَاعُ

وجه شبه در این شعر که هیئت حاصله از حصول اشیاء در خشان روشن
ر اطراف شیئی سیاه تار يك باشد در مشبه به نیست مگر بر سبیل تخیل و
چنانکه در قول سنائی

دوشی احقان چو ديك تهی است

از درون خالی از برون سیهی است

و همچون شعر ناصر خسرو

جرم گردون تیره و روشن در او آیات صبح

گوئی اندر جان نادان خفاظر داناستی

وجه شیهه بر سه قسم است یا واحد است یا متعدد در حکم واحد
یا متعدد است.

قسم اول یا حسی است یا عقلی اول چون شعر ابن سکره

الْحَدُّ وَرْدٌ وَالصَّدْعُ غَالِيَةٌ وَالرِّيْقُ خَمْرٌ وَالتَّعْرُ مِنْ دُرِّ

و چون شعر انوری

اشك چون باران ز کثرت دیده چون ابراز سرشك

نوجه چون رسد از غریب و جان چو برقی از اضطراب

دوم بر چهار قسم است :

(۱) آنکه طرفین نیز عقلی باشند چون ادراك در تشبیه علم بحیات

و مثل این شعر

أَخْلَاقُهُ نُسُكٌ فِي الْمَجْدِ أَيْسَرُهَا لَطْفٌ يُؤَلِّفُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالنَّارِ

(۲) آنکه طرفین حسی باشند چون آیه شریفه (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ

وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ) وجه شبهه حفظ عذر است که عقلی است و چون

این حدیث شریف (مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ

وَمَنْ تَحَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ) اهل بیت و کشتی نوح حس و استسول نجات

که وجه شبهه است سقای است و چون بیت انوری

در اثر بهر مراعات و لیش خار عقرب چو گل میزبانست

مراد از خار عقرب صاحب برج عقرب است که نحس اصغر باشد

یعنی مریخ و مراد از گل میزان زهره است که صاحب خانه میزانست یعنی مریخ بردوست او چون زهره است در سعادت .

(۳) آنکه مشبه عقلی و مشبه به حسی باشد چون تشبیه علم بنور و چنانکه ابوفراس گفته .

كَأَنَّ ثَبَاتَهُ لِلْقَلْبِ قَلْبٌ وَ هَيْبَتُهُ جَنَاحٌ لِلْجَنَاحِ

و من گفته ام

خالقی بلطف همچو نسیم صبح خوئی بطیب چون نفس دلبر
ثبات و هیبت مدوح را که هر دو عقلی اند بقلب و جناح لشکر که هر دو
حسی اند تشبیه نموده اند وجه شبه آنکه ثبات مدوح و قلب لشکر هر دو
سبب قوت لشکرند همچنان هیبت او و جناح لشکر هر دو موجب سرعت
اقدام در جنگ باشند و این نیز عقابست .

(۴) مشبه حسی و مشبه به عقلی مثل استطابت نفس در تشبیه عطر

بخلق کریم و چنانکه در این شعر ابن بابک

وَأَرْضٍ كَأَخْلَاقِ الْكَرِيمِ قَطَعْتُهَا وَقَدْ كَجَلِّ اللَّيْلِ السَّمَاءَ قَابَصْرًا

و چنانکه در شعر انوری

ای چو عقل اول از آرایش نقصان بری

چون سپهرت بر جهان از بدو فطرت برتری

وجه شبه متعدد که در حکم واحد است عبارتست از هیئت منتزعه

از چند چیز و آن نیز یا حسی است یا عقلی ولیکن باعتبار طرفین بچهار
قسم منقسم میشود .

یا هر دو مفرد یا هر دو مرکب و یا مشبه مفرد و مشبه به مرکب

و یا عکس آن

وجه شبهه مرکب حسی و طرفین مفرد چنانکه در این بیت احیاه
 وَقَدْ لَاحَ فِي الصَّبِيحِ الثُّرَيَّا كَمَا تَرَى كَمَنْقُودٍ مُلَاحِيَةً حِينَ نُورًا
 وجه شبه هیئت حاصله از تقارن دانهای روشن مدور با ملاحظه
 خصوصیت مقدار و قرب و بعد متناسب بین آنها و چنانکه در این شعر
 منوچهری

و آن قطره باران که فرود آید از شاخ

بر تازده بنفشه نهد به تعبیل بادزار

گوئی که مشاطه زبر فرق عربستان

ما ورد هم ریزد باریک به مقدار

وجه شبه هیئت حاصله از اتصال شین سیال ممتد از مقام • تمنع به شینی

ثابت در مقام منخفین با ملاحظه رقت و لطافت و طیب و بیون شعر قطران

ز بس آمد اسپان و بخون سواران

هو آگشته انیسر زمین آگشته احمر

ز آواز مردان و از آمد اسات

ز باران تو بین ، از نایب خنجر

همی ماند لشکر با برین کتک او را

شده برقی و سواران و در بهم در

طرفین مرکب چنانکه در بیت بشار

كَانَ مَثَارَ النَّمْعِ فَوْقَ رُوسِنَا وَ اَسْبَابُ لَيْلِ اَهْمَاوِي كَمَا كَبِيْهُ

و چنانکه در شعر انوری

لمعه در سکنه کانون شاد بر نمود بیجان

افزون گاه ربا پیشتر مرجان نصب است

دود حلقه زده بر سطح هوا خم در خم
سطر هائی است که مکتوب بنان لهب است

و چنانکه در شعر ناصر خسرو

صبحرا بتگر پس پریین بدان ماند درست
کز پس سیمین تدروی بتدین عنقاستی

و چنانکه در شعر کسائی مروزی

باغ از حریر حله بر گل زند مظلّه
مانند سبز کاه بر تکیه گاه دارا

و چنانکه در بیت خاقانی

ایرازهوا بر گل چگان ماند بزنگی دایگان

در کام رومی بچگان پستان نور انداخته

مقصود تشبیه هیئت چکیدن باران از ابرسیاه بر گل است بشیردادن

زنگی دایه رومی بچه را نه اینکه گل را برومی بچه و ابر را بزنگی دایه
و بارانرا بشیر جدا گانه تشبیه کرده باشد.

و گاهی حرکت در هیئت ملحوظ میشود و آن نیکوتر است چنانکه

در این اشعار، ابی فراس

كَانَتْ مِیْرَاجُ أَنْاسٍ یَهْتَدُونَ بِهَا

فِي سَائِفِ الدَّهْرِ قَبْلَ انْتَارِ وَالنُّورِ

تَهْتَرُ فِي الْكَأْسِ مِنْ ضَعْفٍ وَ مِنْ هَرَمٍ

كَأَنَّهَا قَبَسٌ فِي كَيْفٍ مَقْرُورٍ

و چنانکه جلال الدین رومی گفته

هر که پیر سدت که معز ابر چگونه و اشود باز گشاگره گرم بند قبا که اینچنین

تشبیه کرده است هیش را که از امور متعدده حسیه مأخوذ است که آن ماهیست که بتدریج از زیر پاره های ابر بیرون میاید بهیشتی که از امور متعدده مأخوذ است که آن تن محبوبست که بگشودن گرهبهای بند قبا اندک اندک ظاهر میشود وجه شبه هیستی است مشترک بین الهیستین که آن ظاهر شدن چیز نورانی است اندک اندک بعد از مستور بودن آن در چیز ظلمانی منوچهری در تعریف اسب گوید .

همیراندم فرس را من بتقریب چو انکشتان مرد ارغنون زن

ایضاً منوچهری در بیان الملوغ آفتاب

سر از البرز برزد قرص خورشید چو خون آلوده دزدی سر زمکن
بگردار چراغ نیم مرده که هر ساعت فزون گرددش روغن

باید دانست که در تشبیه هیست بهیست گاه باشد که تشبیه هر یک از اجزاء این دو هیست بیکدیگر نیز صحیح باشد چنانکه در این بیت ابی طالب الرقی

وَكَأَنَّ أَجْرَامَ النُّجُومِ لَوَاجِعَا دُرٌّ تُشْرِقُ عَلٰی بَسَاطِ أَرْزَقِ

و چنانکه در شعر ناصر خسرو معلوی

گریزان شب و تیغ خورشید یازان چو نمر و لعین از خداوند قنبر

ایضاً ناصر خسرو

گاهی ابر تازی و خورشید رخشان چو تیغ تنلی بود در کتف کافر

ایضاً ناصر خسرو

کل سرخ نو گفته بر شاخ گونی برون کرده حووری سراز سبز چادر

و گاه باشد که تشبیه هر یک از اجزاء بیکدیگر نتوان کرد چنانکه در این

دو بیت قاضی تنوخی .

كَأَنَّهَا الْمِرْيُخُ وَالْمُشْتَرَى قَدَامَهُ فِي شَامِخِ الرَّفْعَةِ

مُنْصَرَفٌ بِاللَّيْلِ عَن دَعْوَةٍ قَدْ أُسْرِجَتْ قُدَّامَهُ شَمْعَةٌ

تشبیه نموده هیئت حاصله از مریخ و بودن مشتری را پیش روی او بهیئت حاصله از کیسه از مهمانی برگشته با بودن شمع در پیش روی او، تشبیه هیئت بهیئت اگر چه مستحسن است اما تشبیه مفرد بمفرد صحیح نیست زیرا که اگر بگوئی مریخ مثل برگشته از مهمانی است صحیح نیست و چنانکه در این شعر خاقانی .

بربطی چون دایگانی طفل نالان در بغل

طفل را از خواب دست دایگان انگیزنه

و چنانکه در بیت منوچهری در طلوع ماه و غروب آفتاب

نماز شام نزدیک است و امشب	مه و خورشید را بینم مقابل
ولیکن ماه دارد قصد بالا	فروشد آفتاب از کوه بسابل
چنان دو کفه سیمین ترازو	که این کفه شود زان کفه مائل

و چنانکه در بیت ابو الفرج

شاخ امرود گوئی و امرود دسته و گردنای (۱) ظنبور است

و چنانکه در بیت معزی

گفتم که چیست خون عدو در حسام او

گفتا که بر بنفشه پراکنده ارغوان

مشبه مفرد و مشبه به مرکب چنانکه در این شعر ابی النجم العجلی

وَالشَّمْسُ كَالْمِرْآةِ فِي كَيْفِ الْأَشَلِّ

تَجْرِي عَلَي السَّمَاءِ مِنْ غَيْرِ فِئَلِ

(۱) گردنا بگاف فارسی مفتوح گردانك رباب شمس فخری گفته

در جهان بیغم نه بینی دل که از دست رباب گردن خود بی رسن هرگز نبیند گردنا

وجه شبه هیئت مرکبه از انبساط و انقباض شعاع افتابست که
چون اضطراب حرکت آینه در دست شل است و از این قبیل است
این شعر خاقانی در تشبیه آفتاب

مانی بر ایوان اشقر نیزه بکف و برهنه بیکر

و این بیت فردوسی

به پیش سپه آمد افراسیاب چو کشتی که موجش در آرد ز آب
و بیت انوری در حال رخسار

گویا که نوک خامه دستور پادشاه ناکه زمشک شب نعلین زد بر آفتاب
و چنانکه در این بیت عبد الواسع جبلی

زلفین تو قیرست بر اندلیخته از عاج رخسار تو شیرست بر آمیخته باهل
در مصرع اول تشبیه نموده زلفین را بشیریکه از عاج بر خاسته
و وجه شبه اتصال چیز سیاه است بچیز یمن سفید و در مصرع ثانی تشبیه
نموده رخسار را بشیریکه آمیخته است بشراب و وجه شبه امتراج سرخی
است با سفیدی . مشبه به مفر د و مشبه مرکب چنانکه در بیت خاقانی

چون ریم آهن بزخم آهن صد چشمه از بد جسم دشمن

مشبه صد چشمه نمودن جسم دشمن است بزخم سنان و مشبه به
ریم آهنست و وجه شبه هیئت است بشکل شانه زنبور و وجه شبه مرکب
است مثل مشبه و مشبه به مفر د است فتدیر .

وجه شبه مرکب عقلی مثل شریوم بودن از فائده با تحمل مشقت
در استصحاب کتب در این آیه شریفه (متأهل الذین حملوا الثوریه
ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل أسفارا) و چنانکه در این قطعه
ناصر خسرو مدونی

مردم سفله بسان گرسنه گربه
گناه بنالد بزار و گناه بچسرد
تاش همی خوارداری و ندهی چیز
از تو چو فرزند مهربانت نبرد
راست که چیزی بدست کرد و قوی گشت
گر تو بدو بنگری چو شیر بگرد
وجه شبه تملق در حال احتیاج و تنمر و تکبر در حال استغناء
و چنانکه در این قطعه ابونصر شیدانی رحمه الله
شاه یکی چشمه ایست عذب و گوارا

بر سر کوهی قوی و سخت چو الوند
راه بدان چشمه صعب و با خطر جان
خفته فرا گرد چشمه جانوری چند
تا بتواند باختیار نگرود

گرد چنان کوه و چشمه مرد خردمند
وجه شبه تحمل مشقت و مخاطره با امید طمع و فائده
نظیر مقام چنانکه در این دو بیت خاقانی
ای شده بر دست تو حله دل شاخ شاخ
هم تو مطرا کنان پوشش ارکان او
یوسفی آورده در بن زندان و پس

قفل زر افکنده بر در زندان او
وجه شبه در اینجا ذلیل و خوار داشتن چیز خوب و عزیز و گرامی
داشتن چیز پست و بد است مقصود از مجموع يك هیئت است.
وجه شبه متعدد و آن عبارتست از آنکه چند چیز مستقل را وجه
شبه سازند یعنی هر يك مستقلاً وجه شبه باشد و آن بر سه قسم است:
(۱) آنکه همه حتی باشد چون رنگ و طعم و بوی در تشبیه

میوه بمیوه و چون این شعر

حَكَمْتُ لَوْنًا وَكَيْنًا وَاعْتِدَالًا وَ لِحُظًّا قَاتِلًا شَمْرَ الرِّمَاحِ

و چون این شعر شیخ سعدی در توصیف سالکان طریق
چو بادند پنهان و چالاک پوی چو سنگند خاوش و تسبیح گوی
و چون این شعر منوچهری در مدح عنقری
شعر او چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع

طبع او چون شعر او هم با ملاحظت هم حسن
(۲) آنکه همه عقلی باشند چنانکه در این شعر معری

وَ الْخَلُّ كَالْمَاءِ يُبَدِي لِي قِسْمَاتَهُ مَعَ الْعَفَاءِ وَ يُخْفِيهَا مَعَ الْكَدْرِ
و در این بیت محمود کبلاهی
بقدر و دانش و رتبت بعقل کمال از آن مانی

که غیر او نباشد کس که باشد مر تورا ثانی
تشبیه کرده مدوح را بعقل کمال در قدر و رتبت و دانش و همه
عقلی اند چنانکه تشبیه می کنند بعضی از مرغان را برانگ در اخفای جماع
و تیزی نظر و کمال حذر

(۳) آنکه بعضی سستی باشد و بعضی عقلی چنانکه در این بیت نظامی
گاهی تکیه زدن بر مسند ماء گاهی خوردن می چون خون بدخواه
و چه شبهه در تشبیه می بخون بدخواه حمزت و مرغویت اوست
اول جسمی دوم عقلی است .

تشبیه گاهی وجه شبهه را از نفس تضاد انزاع مینمایند و تضاد را
باز از آنکه تناسب مبکر دارند بحقیقت تامل مع یا نهنگم چنانکه بخیل را حاتم
سگ و امه و چنانکه شاعر با غمان را - امم خوانده از روی استهزاء در این اشعار

در این موسم که باغ از فرط زهت بود خوانی پر از السوان نعمت
 کلید در بدست باغبان است عجایب حسامی سالار خوانست
 و چنانکه شاعر ابی‌انس را ضحاک نامیده از روی تملیح و ظرافت
 در این بیت حمایه

أَتَانِي مِنْ أَبِي أَنَسٍ وَعَيْدٌ قُسْلٌ لِعَيْظَةِ الضَّحَاكِ حَسْمَى
 بحث سوم در غرض گاهی غرض از تشبیه عاید بمشبه است و آن
 اکثر است و گاهی عاید بمشبه به است
 اول بر چند نوع است :

(۱) اثبات وجود مشبه در جائیکه ادعای امتناعش ممکن باشد و امکان
 مشبه به مسلم چنانکه در بیت متنبی

فَإِنْ تَقَى الْأَنَامَ وَأَنْتَ مِنْهُمْ فَإِنَّ الْمِسْكَ بَعْضُ دَمِ الْعَرَالِ
 اراده کرده است اثبات امکان تفوق مدوح را بر سایر افراد مردم
 با آنکه مدوح هم یکی از افراد مردم است چنانکه مشک با آنکه پاره
 از خون است بر سایر خونها تفوق دارد و در این بیت خاقانی

أَنْتَ رُوحُ الْوَرِيِّ وَلَا تَعَجَّبْ فَأَلْيَواقِيْمٌ مُهَجَّةُ الْأَحْجَارِ
 و در این بیت عنصری

تو ای شه‌گر زجنس مردمانی بود باقوت نیز از جنس احجار
 و در این بیت شاعر

گر از خلق آمد و بر خلق شاه است عجب مشمر کل از جنس گیاه است (۱)
 (۲) آنکه غرض بیان حال مشبه باشد بشرط آنکه حال مشبه به معلوم
 باشد چنانکه در بیت ابی‌الفرج

۱ - پوشیده نماید که تشبیه در این ایجاب ضمنی و بطور کنایه است (مه)

دل از بداع رفیقان جو دیک بر آتش

بن از نریو عزیزه آن جو مرغ دره مشراب

و در بیت خفافان

خسمن ز دولت بانوا وانکه درت کرده رها

چشمش بدرد او بویا بر باد نکبا داشته

بعضی حال خدیم نو که از دولت تسو هیه دور است و در گاه ترا

گداسمه است بان میماند که در چشم داسمه باشد و سر مه را که دوائی

خدیم است بر باد دهد مقنود از این شمه بان حال خدیم است .

(۳) آنکه نریو بان مقدار - ال - سه - باشد در قوت و ضعف و

رباده و تقویان در آنکه در این اسباب

فَلَمَّا أَغْتَد بِأَبِ بْنِ نَعْمٍ بِيَوْمٍ مِثْلَ سَالِقَةِ الْمَنَابِ

مَدَادٌ مِثْلَ حَافِيَةِ الْتُرَابِ وَ أَقْدَامٌ كَالْمَرْهَفَةِ الْحَرَابِ

و مانند ای سر نریو خدیم و نریو

و آن ای سر نریو طایر دهان و کعبه لاله مکتوب است

در این ای سر نریو طایر دهان و کعبه لاله مکتوب است

در این ای سر نریو طایر دهان

در این ای سر نریو طایر دهان و کعبه لاله مکتوب است

در این ای سر نریو طایر دهان و کعبه لاله مکتوب است

در این ای سر نریو طایر دهان و کعبه لاله مکتوب است

در این ای سر نریو طایر دهان و کعبه لاله مکتوب است

(۴) آنکه نریو بان مقدار - ال - سه - باشد در قوت و ضعف و

رباده و تقویان در آنکه در این اسباب

بنوشتن بر روی آب و چنانکه در این بیت حکیم سنائی
 صحبت ابلهان چو دیک تھی است از درون خالی از برون میبھی است
 (۵) آنکه غرض از تشبیه تزیین مشبه باشد در نظر سامع مثل
 تشبه روی سیاه بمردمک آهو و چنانکه در این ابیات، انوری
 بین وقت سخن گفتن لب شیرین و دنداناش

که گوئی در عثمانست درامل بدخشاناش
 نظامی

تن صافس که میخلطید بر خاک چو غلطد قاقمی بر روی سنجاب
 (۶) غرض از تشبیه تقبیح متبه باشد در نظر سامع چون تشبیه
 روی محدر بسرگین بسته که خروس آرا منقار زده باشد و چون این
 شعر ابن روی

وَقَائِلٍ لِمَ هَجَرْتِ الْوَرْدَ مُقْتَبِلًا فَقُلْتُ مِنْ سُؤْمِهِ عِنْدِي وَمِنْ مَسَخَطِهِ
 كَأَنَّهُ سِرْمٌ بَغْلٍ حِينَ أَخْرَجَهُ عِنْدَ الْبِرَازِ وَبَاقِي الرَّوِّ فِي وَسْطِهِ
 و مثل این اشعار، حکیم بختاری که در هجو سیاهی گفته
 سرش زرنسک حو بر پشم ریخته خشخاش

بغل ز گد چو در گور سوخته مردار
 سعدی

شخصی نه چنان گریه مظر کز زشتی او خیر توان داد
 وانگه بغلتس عوذ بالله مردار بافتاب مرداد

(۷) آنکه غرض از تشبیه استطراف مشبه باشد یعنی طریف و تازه
 ساختن، یعنی مشبه بواسطه تشبیه بصورتی در آید که از روی عادت
 حضور او در ذهن متبع باشد تا چیر تاره سرد شده شود و این بر دو قسم

است: یکی آنکه مشبه به فی نفسه نادر الحضور باشد در ذهن چون تشبیه انبار ذغال که بعضی از آن آتش گرفته باشد بدریای مشک که موجش از طلا باشد چنانکه در این شعر

أَنْظُرُ إِلَى الْفَحْمِ فِيهِ الْجَمْرُ مُتَقَدُّ كَأَنَّهُ بَحْرٌ مِسْكٌ مَوْجُهُ الذَّهَبُ

و مانند این بیت خاقانی

آن خوی بر روی ارغوان فش چون برف تنیده روی آتش

و مانند ابیات انوری

آتش سیال دیدستی در آب منجمد

گر ندیدستی بخواه از ساقیانش ساغری

ساغرش پر باده رنگین چنان آمد بچشم

کز میان آب روشن بر فروزی آذری

قسم دیگر آنکه حضور مشبه به در حال حضور مشبه نادر باشد

چنانکه در این ابیات ابن معتر

وَلَا زَوْزِدِيَّةٌ تَرَاهُو بِنَزْرِ قَتِيهَا بَيْنَ الرَّيَاضِ عَلِيٍّ حَمْرُ الْيَوَاقِيْتِ

کانهها فوق قامات نسمن بها اوائل النار في اطراف كبريت

و گویا منجیک بهضمون این بیت نظر داشته آنجا که گوید

بمنظر آمد باید که وقت منظر بود نقاب لاله کشودند و لاله روی نمود

بنفشه دلبری شبلی شبلی بر کرد چو آتشی که بگو کرد بر دو اند دود

و ظاهر است که به مجرد تصور بنفشه صورت اتصال کبریت

باتش در ذهن حاضر نمیشود و چنانکه کسانی مروزی گوید

تر کس ندید بگو نه مگر ساشقی بود از عاشقان آن صنم خلجی نژاد

گویی مگر کس بدندان زاب زلف آن اندک زرد کم ده بکافور بر نهاد

ایضاً

آن بانك چزد (۱) بشنو از باغ نیمروز

همچون سفال نو كه بآبش فرو برند

و چنانكه منوچهری در توصیف زلزله گوید

بلرزیدی زمین از زلزله سخت

که کوه اندر فتادی زو بگردن

تو کوئی هر زمانی زنده پیدایی

بلرزاند ز رنج پشه گمان تن

ایضاً منوچهری در تعریف سیل گوید

ز صحرا سیلها برخاست هر سو

در از آهنگ و پیچان و زمین کن

چو هنگام عزائم زی معزم

بتک خیزند ثعبانان ریمت

و ایضاً در تعریف روشنی بعد از تیرگی ابر

نماز شام گاهی گشت صافی

ز روی آسمان ابر معکوف

چو بردارد زپیش روی او ثاب

حجاب ماردی (۲) دست برهن

و ایضاً در ظهور هلال گوید

پدید آمد هلال از جانب کوه

بسان زعفران آلوده بحجن

چنان چون دوسرازم باز کرده

ز زر مغربی دست آور نجن

و چون شعر مسعود سعد در توصیف شیر

مانند آفتاب همیرفت و بر زمین

همچون بجره پیدا از پنجه هاش اثر

دوم که غرض عاید به مشبه به است بر دو قسم است :

اول آنکه ناقص در وجه شبه را مشبه به سازند بادعاء اتمیت و

اکملیت و این را تشبیه مقلوب گویند چنانکه در این بیت محمد بن

و هیب الحمیری

(۱) چزد با اول مفتوح ینانی زده جانورکی باشد مانند منج که در تاستان بسیار پیدا

شود و هوا هر چند بیشتر گرم گردد او بیشتر فریاد کند (مه)

(۲) - ماردی باره مهمله موقوفه و دال مهمله مکسوره رتک سرخ را گویند

وَبَدَا الصَّبَاحُ كَمَا نُوغْرَتُهُ وَجَاءَ الْخَلِيفَةُ حِينَ يُعْتَدِحُ

غرض از این تشبیه اظهار زیادتی روی مدوح است در روستائی و انبساط بر صبح و چنانکه در این بیت متکلم از رفتن

چون ره ز علم شد بحسامت ماند چون یک نیمه شد ماه رحامت ماند
تقدیر بعزم تیز گامت ماند روزی به ملک اذن گامت ماند

ایضا حکام از رفتن

آتش بستن درو بدت ماند با چیدن آفتاب بدت ماند
خورشید بهمت بدت ماند آینه سینه در فتن بدت ماند

و چنانکه در بیت شاعران

با موگش آب شور دریا ماند مرق کاهوراف را

غرض از این تشبیه کدورت مرق کاهوراست مدح و چنانکه در این دو بیت انوری

هر بهار کدورت در فلان از نفوس مرق

در این دو بیت شاعران

دوم آنکه در این دو بیت شاعران

بارند آنگاه آمدن نماید مسئل آنکه در این دو بیت شاعران

چون بند را در دو بیت شاعران

اگر چه در این دو بیت شاعران

دیگری گوید

گدا از بسکه دیده قحط احسان هلال عید را داند لب نان

و این نوع تشبیه را اظهار مقصود مینامند

نوع دیگر از تشبیه هست که آنرا تشابه نامند و آن در جائیست که طرفین مساوی باشند در وجه شبهه اگر چه بحسب ادعا باشد و در اینصورت عکس نیز صحیح است یعنی مشبه را مشبه به و مقبیه به را مشبه سازند لهذا این نوع را تشبیه عکس گویند چنانکه در قول شاعر

هست مانا پر چو چشم خون فشان در کفم از باده احمر قدح
یا شرابست اینکه میریزم ز چشم یا سرشکست اینکه دارم در قدح
و در قول صاحب ابن عباد

رَقَّ الزُّجَاجُ وَ رَقَّتِ النِّجْمُ وَ تَشَابَهًا فَتَشَاكَلَ الْأَمْرُ
فَكَانَمَا خَمْرٌ وَ لَا قَدَحٌ وَ كَانَمَا قَدَحٌ وَ لَا خَمْرٌ

عراقی در ترجمه اینمضمون

از صفای می و لطافت جام بهم آمیختند جام و مدام
همه جام است و نیست کوئی می یا مدام است و نیست کوئی جام
بحث چهارم در ادات تشبیه در لغت عرب (کاف) و
(کان) و (مثل) و (شبه) و امثال اینها است و در فارسی لفظ (چون)
و (مانند) و (بسان) و (گوئی) و (ون) و (وان) و (کوئیا)
و امثال اینها است .

تشبیه باعتبار ادوات بر دو قسم است مرسل و مؤکد و مرسل آنست که ادات در آن ذکر شود چنانکه در امثله سابقه و چنانکه در شعر خاقانی

بر بط چو عذرا مریمی آبستنی دارد همی

وز درد زادت هر دمی در ناله زار آمده

مؤذد آنست که ادات در آن حذف شود و این بر دو قسم است

یکی آنکه ادات تشبیه را حذف کنند و تصرفی دیگر در آن

نکنند چنانکه در شعر خاقانی

می آفتاب زر فشان جامش بلورین آسمان

مشرق کف ساقیش نان معرب لب یار آمده

دیگر آنکه ادات را حذف نموده و مشبه به را به مشبه اضافه نمایند

چنانکه در این اشعار، رشید و طواط

و الرِّيحُ تَهْبَتُ بِالْغُصُونِ وَ قَدْ جَرَى

دَهَبُ الْأَصِيلِ عَلَي الْجَيْنِ الْمَاءِ

تشبیه آفتاب بطلا و تشبیه آب بقره است مشبه به را اضافه به مشبه

نموده است مسعود سعد سلمان

عبهر چشمش گرفته سرخی لاله لاله درویش کز فنسه زردی عبهر

یعنی چشم او مانند عبهر است و رویش مانند لاله ، سعدی

غبار هوا چشم عقلش بدوخت سهوم هوس گشت سرش بسوخت

دوختن و سوختن از باب تدریس است که عبارت از ذکر

ملایمات مشبه به است و باید دانست که گاهی تشبیه را بتعریض و اشاره

می فهمانند چنانکه در این ابیات عذری

از یکصدف، گهر ، آیه و خرد

وز يك رحم جدا تنده طبع تو و گرم

خاقانی

جام و می رنگین بهم صبح و شفق را بین بهم
تخت و جلال الدین بهم کینخسر و آثار آمده

انوری

گمان بری که ظریفی ولی نمیدانی که پیش مردمك دیده می نشانندت
یعنی خودت را خردمند و ظریف میدانی اما نمیدانی که مردم
تورا مثل مردم چشم میدانند که از مردمی بنامی بس اکتفا کرده .

بحث پنجم - در تقسیمات تشبیه تشبیه باعتبارات مختلفه تقسیم

می شود .

(۱) باعتبار طرفین و باین اعتبار منقسم میشود بچهار قسم
یا هر دو مرکب است و یا مشبه مرکب و مشبه به مفرد چه مقید
و چه غیر مقید و یا عکس آن و یا هر دو مفرد است و در اینصورت یا
هر دو مفرد مقیدند یا هر دو غیر مقیدند یا مشبه مقید و مشبه به غیر مقید و یا
عکس آن پس مجموع هفت قسم است .

هر دو مرکب چنانکه در شعر بشار گذشت و چنانکه در شعر انوری
نجوم کر کس واقع بجدی در گفتی

که پیش يك صنمستی بسجده در دوشمن

و چنانکه در شعر منوچهری در تعریف اسب

عنان بر کردن سرخس فکنده چو دو مار سیده بر شاخ چندن

هم او گوید در توصیف آتش جشن سده

آتش و دود چو دنبال یکی طاووسی

که بر اندوده بطرف دُم او قار بود

وان شرر گوئی طلوعس بکرد دم خویش

لؤلؤ خورد فتالیده به تقار بود

چون یکی خیمه مرجان ز برش نافه مشك

که سمن برک بر آن نائسه عطار بود

یا چو زرین شجری در شده اطراف شجر

که بر او به ثمر از لؤلؤ شهوار بود

باغبان این شجر از جای بجنباند سخت

تا فرو بارد باریکه بر اشجار بود

مشبه مفرد و مشبه به هر کب چون تشبیه شقیق، با اعلام یا قوت چنانکه

گذشت و مانند این شعر خاقانی .

بلبله چون کبک خون گرفته به تقار

و مانند این شعر که من گفته ام در تسمیه صیفت کسین بر روی رود

زیرا بر تیره .

زورق بر او هلال چو بر کرد چون

عکس آن چنانکه در این اشعار با اس نواس

يا صاحبي "تتمسيا نظاريكها تريا و جوه الارنس كيف تصورا

تر با نهارا شمساً قائم شايه زهر الربى فكلانسا هسو متمر

و در بیت خاقانی

با هم کل و سپرد و بندشده چون قوس قزح بر نك الوان

هر دو مفرد غیر همدرد چون تشبیه رخسار بکل و چون شعر انوری

اشك چون باران ز کثر تشدید چون ابر از سرشك

نه چه چون ز عد از شریب و جهان جو برق از اضطراب

دیگری گوید

هلال گشت نمایان چو تیغ رستم زال

بچاه غرب فرو رفت مهر چون بیژن

هر دو مفرد مقید مانند تشبیه سعی بیفایده بر روی آب با آهن سرد

کویدن و چنانکه در این شعر حکیم اسدی .

ز گرد سپه خنجر جنگیان همیتافت چون مخته زنگیان

مشبه مفرد غیر مقید و مشبه به مفرد مقید چون تشبیه رخسار بگلستان

خندان و زلفین بزنگیان بازی کنان در شعر انوری .

رخساره چو گلستان خندان زلفین چو زنگیان لاعب

ایضا انوری گوید

شکل غنچه است چو پیکان که بود بر آتش

بر گت بید است چو تیغی که بر آرد زنگار

مسعود سعد در توصیف شیر گوید

میجست همچو شیر و دو چشمش همی نمود

مانند کوکب سپر از روی چو سپر

عکس آن چنانکه در شعر منوچهری

سم اسب در دشت مانند ماهی شده ماه بر چرخ مانند نعلی

و این ابیات مشتمل است بر جمله از اقسام گذشته

چو از حدیقه مینای چرخ سقلاطون

نهفته گشت علامات چتر آینه گون

ز نقشهای بدیع وز شکلهای غریب

صحیفه های فلک شد چو صحف انکلیون

بحسن روی قمر همچو طلعت لیلی
بضعف شکل سها همچو قامت بخون
شهاب همچو سهامی برهنه کرده بحرب
سهیل همچو سنانی خضاب کرده بخون
شعاع شعری اندر سواد ظلمت شب

چنانکه در دل جهال علم افلاطون
در شعر اول چتر آینه گون استعمار شده برای آفتاب و باقی
اشعار مشتمل بر انواع تشبیه است

تقسیم دوم - باعتبار وحدت و تعدد مشبه و مشبه به و باین اعتبار
نیز چهار قسم است یا هر دو واحد است چنانکه در امثله سابقه گذشت یا
هر دو متعدد است و این بر دو قسم است:

(۱) تشبیه ملفوف و آن چنان باشد که اول چند منبیه را ذکر
کنند بعد چند مشبه به را بهمان ترتیب چنانکه در بیت امر، القیس

كَأَنَّ قُلُوبَ الطَّيْرِ رَطْبًا وَيَابَسًا

ندی و گریها العناب والحشف البالي

و در بیت منوچهری در تعریف اسب

نیزه و تیغ و کمند و ناچخ و تیر و کمان

کردن و کوشن و دم و سنم و دهان و ساق اوی

و در این بیت عبد الواسع جبلی

تافته زلف و شکفته رخ و زیبا قد او

مشک سارا و گل سوری و سروچمن است

(۲) تشبیه مفروقی و آن چنان باشد که يك منبیه و مشبه به ذکر

شود بعد یکی دیگر و هکذا چنانکه در این اشعار مرقش اکبر

النَّشْرُ مِسْكٌ وَالْوُجُوهُ دَنَا نِيرٌ وَ اطْرَافُ الْأَكْفِ عَنَمٌ (۱)

مسعود سعد

رهی گرفتیم در پیش بر صکه در او

بجای سبزی سنک و بجای آب سراب

زمین چو کام نهنک و گیا چو پنجه شیر

سپهر چون دم طاوس و شب چو پرغراب

یا مشبه واحد و مشبه به متعدد و آنرا تشبیه جمع نامند چنانکه در

این ابیات بحتری

كَأَنَّمَا يَبِيحُ عَنْ لَوْلُوهُ مُنْضِيًا وَيُرِدُّ أَوْ أَقْوَاجِ (فَتَدِيرُ)

عبد الواسع جبلی

چون عقیقم بسر شک و چو شکر در آبم

کو بلب چون شکر ناب و عقیق یمن است

و چنانکه منوچهری در تعریف اسب گفته

گاه بر رفتن چو مرغ و گاه پیچیدن چو مار

گاه رهواری چو کبک و گاه برجستن چو گوی

چون نهنگان اندر آب و چون پلنگان بر جبل

چون کلنگان بر هوا و همچو طاوسان بکوی

و چنانکه من گفته ام

اندامشان بهر چه نظر داری سرین و ورد بینی و نیلوفر

یا عکس سوم و آنرا تشبیه تسویه نامند چنانکه در این ابیات

(۱) درختی است حجاری که بارش سرخ باشد و انگشتان خضاب شده را بدان تشبیه کنند.

صُدِّعُ الْعَجِيبُ وَحَالِي كَلَاهُمَا كَاللِّيَالِي
وَ تُعَسِّرُهُ فِي الصَّفَاءِ وَادْمَعِي كَاللَّيَالِي

و چنانکه در این شعر

یکقطره آید از دل من و ز دهان تو یکمونی خیزد از تن من و از میان تو

تقسیم سوم باعتبار وجه شبه است و این بر چند نوع است

(۱) آنکه وجه شبه مرکب باشد یا نباتات اول را تمثیلی گویند

برخی از امثله این گونه تشبیه در سابق گذشته و اکنون جمله از امثله

که مخالی از لطافتی نباشد برای تشبیه سامع بیاوریم سعدی در آمدن

روشنائی روز بعد از رفتن تاریکی شب گوید

تو گفتمی که در صفحه زنگبار ز یاک گویته تا که ز آمدن تبار

منوچهری در توصیف تیرگی شب گفته

شبیبی کیسو فرو هتمه بدامن بلاش معجزه قهریش لرزان

بگردار زن زندی که هر شب بزاید دودان باغسارن آنزن

کنون شویش بهردو گشت فرتوت از آن فرزند نازن تند سترون

ایضا منوچهری گوید در تعریف قطره باران

آن قطره باران بین از ابر چکیده آستینه سر هر براند از آن قطره بر بار

آه یخته چون ریشه دستار چاه سپر سیمین آهرن بر سر هر ریشه دستار

یا همچوز بر جد کون یاک رشته سوزن اندر بر هر سوزن یاک لؤلؤ شهوار

و ایضا در این معنی گوید

و آن قطره باران سحر گاهن بندر در دلم رخ آمل تا نمکفیده بر سیار

همچون سر پستان عمر و سان بر روی و اندر سر پستان بر شیر آمده هموار

ایضا

و آن قطره باران که چکد از بر لاله کرد در طرف لاله از آن باران بنگار

۱۶۳

پنداری تبخاله خوردك بدمید است بر کرد عقیقین دولب دلیر عیّار
ایضاً

وان قطره باران که فرو ریزد از شاخ بر تازہ بنفشه نه بتعجیل بادرار
گوئی که مشاطه زبر فرق عروسان ماورد همی ریزد باریك بمقدار
ایضاً

آن دایره ها بنگر اندر شمر آب هر که که در آن آب چکد قطره امطار
چون مرکز پرگار شد آن قطره باران و این دایره آب بسان خط پرگار
مرکز نشود دایره و آن مرکز باران صد دایره در دایره گردد بیکی بار
انوری

حفل غنچه عرق آورد زتب بر رخ از آن
مادر ابر بر او اشك همی بارد زار
ایضاً

لطف او از قهر پیدا چونکه آب اندر زجاج
عفو او در خشم پنهان چونکه مغز اندر عظام
نوع دوم آنکه وجه شبه ذکر شده یا نشده اول را مفصل دوم
را مجمل گویند و این بردو قسم است :
اول آنکه وجه شبه در بادی نظر بر همه کس ظاهر باشد چون
(زید کالاسد)

دوم آنکه وجه شبه خفی باشد که غیر از خواص آنرا در نیابد مثل
قول اناریه (هُم كَالْحَلَقَةِ الْمُفَرَّتَةِ) (۱)
و مثل این بیت خاقانی

بی نضج دولت او سرسامی است عالم کز فتنه هر زمانش بحران تازه بینی

۱ - وی التي لا یسری این طرفاناً ، یضرب للقوم بجمهون ولا یختلفون (مدانی)

وجه شبه در تشبیه عالم به رسامی اختلال و برهم خوردگی اوضاع
است چون اختلال حال رسامی و این را همه کس در اول نظر نمی یابد
و اما اول که مفصل است چنانکه در این شعر .

وَتَعْرُهُ فِي الصَّفَاءِ وَأَدْمَعِي كَاللَّثَالِي

و چنانکه در شعر خاقانی

جهان پیمانه را مانند بعینه که چون پرشد نهی گردد بیکبار

و چنانکه در شعر انوری

اشك چون باران ز کثرت دیده چون ابراز سرشك

نوحه چون رعد از غر یو و جان چو برق از اضطراب

و امثله دیگر در سابق گذشت .

و گاهی ذکر وجه شبه بر وجه کنایه است چنانکه گفته میشود

(هَذَا الْكَلَامُ كَالْعَسَلِ فِي الْحَلَاوَةِ)

یعنی فی میل الطبع زیرا که حلاوت در کلام نیست پس مراد لازم

اوست که میل طبع است .

نوع سوم باعتبار ذکر وصف و عدم آن و مراد از وصف در اینجا

امر است که ایمانی بوجه شبه داشته باشد و باین اعتبار منقسم بچهار قسم است

(۱) آنکه وصف هیچ يك از طرفین ذکر نشود چنانکه در این

شعر خاقانی

از عارض و روی و زلف دارم تاوس و بهشت و مار باهم

(۲) آنکه وصف مشبه تنها ذکر شود چون این شعر خاقانی

خضر سبزه تر چو سرخ آبد بخوان حسرم (۱) و من را نشان بینی بهم

(۱) حسره از بزم غوره خرم

لفظ سبز و سرخ که وصف مشبه واقع شده ایمائی بوجه شبه دارد که اجتماع حضرت و حرمتست

(۳) آنکه وصف مشبه به تنها ذکر شود چنانکه در قول اناربه

(لَا يُدْرِي آيِنَ طَرَفَاهَا)

و چنانکه در قول حکیم سنائی

امثالش چو قطره باران کاول و آخرش بود چو میان

(۴) آنکه وصف طرفین ذکر شود چنانکه در این ابیات ابی تمام

صَدَقْتُ عَنْهُ وَلَمْ تُصَيِّفْ مَوَاهِبُهُ

عَنِّي وَ عَاوَدَهُ ظَنِّي وَ لَمْ يَنْصِبْ

كَالْغَيْبِ اِنْ جِدَّتْهُ وَ اَفَاكٌ رِيْقُهُ

وَ اِنْ تَرَحَّلْتَ عَنْهُ لَجَّ فِي الطَّلَبِ

وصف بمدوح باینکه عطا های او میرسد چه اعراض کسی از او

چه نکنی وهم چنین وصف باران باینکه فایض است چه روی بان بیاوری

و چه پشت بان نمائی مشعر است بر وجه شبه که افاضه در حال طلب

و اقبال و عدم طلب و اعراض باشد

و باید دانست که ذکر وصف در تشبیه مفصل بخارج از بلاغت

است چه از قبیل تکرار است

نوع چهارم باعتبار ابتدال وجه شبه و غرابت آن اول را قریب

و مبتذل گویند دوم را بعید و غریب نامند اول عبارتست از وجه شبهی

که در غایت ظهور باشد چون تشبیه زلف بشب و رخسار بگل و آفتاب

و زنگی بدغال و امثال آن

و گاهی قریب مبتذل بسبب تصرفی خاص غرابت بهم میرساند و
 این تصرف بچند وجه میشود یکی آنکه چیزی را بچیزی تشبیه کنند
 بشرط مثل آنکه فلان شیر است اگر شیر عقل دارد
 و چون ابر است اگر گوهر بارد و اینرا تشبیه مشروط نامند چنانکه
 در این ابیات و حواط

عزما تهُ مِثْلُ النُّجُومِ تَوَاقِبًا لَوْلَمْ يَكُنْ لِلشَّاقِبَاتِ أَفْوَلٌ
 فتحملینخاست صبا

لبش قند اگر قند ذویا بدی قدش سرو اگر سرو پویا بدی
 منوچهری

خیزدان رنگ است اگر نور است رنگ خیزدان
 نارون بار است اگر نار است بار نارون
 حکیم شتاری

ماهی اگر ماه را ز سرو بود قد سروی اگر سرو را ز ماه بود بر
 و دیگر آنکه چیزی را بچیزی تشبیه نماید و چنانکه انهار کند که
 مقصود او تشبیه نیست و در واقع مراد او تشبیه باشد چنانکه در این ابیات
 إِنَّ كَأَنَّ وَجْهَكَ شَمْعًا فَمَا لَجَسْمِي يَذُوبُ

در ظاهر این بیت تعجب نموده است از کد انستن جسم خویش و
 در ضمیر تشبیه روی معشوق است بشمع، امیر معزنی
 در نور ماه و روشن شدن شمع تراست این کاشش و سوزش من از بهر چراست
 اگر شمع تویی مرا چرا باید سوخت و در مساه توئی مرا چرا باید کاست
 سلمان ساوجی

عاشق اگر منم چرا غنچه در یاده برهن
 کشته اند منم چرا لاله بود بخون کفن

ایضاً

گرسرو توئی چراست پایم در گل و دلاله توئی بردل من داغ چراست
و این را تشبیه اضمار نامند

دیگر آنکه چیزی را بچیزی تشبیه کند باز از آن برگردد و مشبه
را بر مشبه به ترجیح دهد چنانکه در این آیات

و طواط

حَسِبْتُ جَمَالَهُ بَدْرًا مُضِيًّا وَأَيْنَ الْبَدْرِ مِنْ ذَلِكَ الْجَمَالِ

فردوسی

یکی دختری داشت خاقان چوماه کجا ماه دارد دو زلف سیاه
بدنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم بدنبال بود

دیگری گوید

چرخ و ماهی و نیستی تو از آنکه نیست این هر دورا دوام و قرار
بلکه از تست چرخ را تمکین بلکه از تست ماه را زنهار

و این را تشبیه تفضیل گویند

دوم عبارتست از وجه شبهی که در غایت خفا باشد و ادراک
آن محتاج بدقت نظر باشد و اسباب غرابت چند چیز است

یکی آنکه وجه شبه مرگب از چند چیز باشد و هر چند ترکیب
بیشتر باشد غرابت زیاد تر شود خواه ترکیب عقلی باشد یا خیالی و امثله
این در سابق گذشت

دیگر آنکه مشبه را با مشبه به نسبت بعیدی باشد چنانکه در این

بیت مختاری

ز ابر سیاه و برف سفید و زمین سبز طوطی همی پدید شد از بیضه غراب

ظاهر است که ابرو برفرا بازاغ و بیضه در صورت عدم اعتبار تشبیه مناسبتی نیست

تقسیم سوم باعتبار غرض تشبیه است و باین اعتبار بر دو قسم است یکی مقبول و آن تشبیهی است که در افاده غرض وافی باشد چنانکه مشبه به در وجه شبه اعرف و ائتم و مسلم الحکم و در امکان نزد مخاطب معروف باشد

و دیگری مردود که در این وجوه ناقص و ضعیف باشد

تقسیم چهارم باعتبار قوت و ضعف در مبالغه باعتبار ذکر ارکان اربعه و حذف آنها و باین اعتبار هشت قسم است زیرا که مشبه به لابد باید ذکر شود و مشبه یا مذکور است یا محذوف و بهر دو تقدیر وجه شبه مذکور است یا محذوف و بر تقدیر چهار گانه ادات تشبیه محذوف است یا مذکور:

(۱) آنکه مشبه و متببه به مذکور و ادات و وجه شبه محذوف باشد مثل اینکه گوئی می آفتابست و از این قبیل است شعر انوری
پیش پیکان گل و خنجر بید از پی آنکه

تا نسازند کمین و نسگالند جدل
بر محیط فلک از هاله سبر سازد ماه

بر بسیط کره از خوید زره پوشد تل
(۲) آنکه مشبه را نیز حذف کنند مثل (صُمُّ بِنُكْمٍ عُمِي) ای

هم و مثل این شعر در تعریف کتاب
روضه پر حور عین و چشمه پر آب خضر
طبله پر عود خام و ناقه پر مشک ناب

(۳) آنکه ادات تنه‌ها را حذف کنند مثل آنکه گوئی زید شیر است در جرئت .

(۴) آنکه مشبه را نیز حذف کنند مثل آنکه بگوئی شیر است در جرئت .

(۵) آنکه وجه شبه محذوف باشد چون زید مانند شیر است .

(۶) آنکه مشبه را نیز حذف نمایند چنانکه گوئی مانند شیر است

(۷) آنکه هر چهار مد کور باشد چنانکه گوئی زید مانند شیر است در جرئت .

(۸) آنکه مشبه را حذف نماید چنانکه مانند شیر است در جرئت

از این هشت قسم دو قسم اول اقوی است و دو قسم اخیر اضعف و اوساط اوساط

تذییل قسمی از تشبیه است که آنرا تشبیه مغالطه مینامند و آن چنان باشد که شاعر چیزی را بچیزی تشبیه کند که در عرف عکس آن ظاهر باشد پس آنرا بنوعی توجیه کنند که رفع آن مغالطه بشود چنانکه در این اشعار

دهانت بگل ماند ای دلتواز چو غنچه است رخسارت ایدلقروز
رخت غنچه لیکن شکفته تمام دهن گل ولی ناشکفته هنوز

دیگری

روی تو بمشک ماند و زلف بخون میگویم و میآیمش از عهده برون
رخ مشک ولی ناشده در نافه درون خون زلف ولی آمده از نافه برون
(مبحث دوم در استعاره است)

استعاره مبنی است بر تشبیه در نفس پس اگر مشبه به ذکر شود

و مشبه ترك شود استعاره مصرحه است و اگر عکس شود استعاره مکنیه

است پس در اینجا دو مبحث است :

بحث اول در استعاره مصرحه و آن عبارتست از ذکر مشبه به
و اراده مشبه از آن چنانکه گوئی (رَأَيْتُ أَسَدًا فِي الْحَمَامِ) و چنانکه
در این اشعار، ابی الفرج دمشقی .

وَأَمْطَرَتْ لَوْلُوءًا مِنْ تَرْجِسٍ وَسَقَمَتْ

وَرَدًا وَعَظَّتْ عَلَيَّ الْعَنَابُ بِالْبَرْدِ

ابوالقاسم حریری

فَلَا حَ لَيْلٌ عَلَيَّ صَبِيحٌ أَقْلَهُمَا نَعْنُ وَضُرَّتْ سَمَاتِ الْبُلُورِ بِالذَّرْرِ

دیگری

فَدَمَعَتِي ذُوبٌ يَأْقُوتِ عَلَيَّ تَهَبٌ وَدَمَعُهَا ذُوبٌ دَرِّ فَوْقِ يَأْقُوتِ

دیگری

تَشْرُو أَعْلَى وَرَقِ الشَّقَائِقِ لَوْلُوءًا وَنَشَرْتُ فِي وَرَقِ الْبَهَارِ عَقِيقًا

سعدی در قصه اسود و دختر

شد آن ابر تیره ز بالای باغ برون آمد آن بیضه از زیر زاغ

سعدی در قصه پدر و پسر

درخت کهن میوه تازه داشت که شهر از نکوئی پر آوازه داشت
عجب از زرخدان آن دلفریب که هرگز نبوده است در سوسیب

منوچهری

ابر هژبرگون و تماسیح پیلوار بادست اوست یعنی شمشیر اوست ای

انوری

رخم ز دیده پر از خالهای شنگرفی بر از طمانچه پر از شاخهای نیلوفر

بر گلش از زخم دست کاشته خیری بر مهش از آب چشم خاسته اختر
ناصر خسرو در توصیف کوه گوید

همان اشتر که پوشیدش بدیبا باد نوروزی

خزانی باد پنهان کرد در محلوج کوهانش

ایضاً در توصیف ابر گوید

یکی گردنده کوهی بر شد از دریا سوی گردون

که جز کافور و مروارید و گزهر نیست در کانش

حق آنست که استعاره بجاز لغویست نه بجاز عقلی و حقیقت لغویه

چنانکه بعضی توهم کرده اند و گفته اند که تصرف در امر عقلی شده

یعنی ادعا شده که مشبه از جمله افراد مشبه به است مثلاً رجل شجاع

بر حسب ادعا از جمله افراد حیوان مفترس است و بنا بر این ادعاه استعمال

اسد در آن بر وجه حقیقت است .

زیرا که بمحض ادعا از جمله افراد او نخواهد شد پس استعمال

در غیر موضوع له و بجاز خواهد بود و اما تعجب در قول ابن العمید

قَامَتْ تَظْلِلُنِي مِنَ الشَّمْسِ نَفْسٌ أَعْرَأَنِي مِنَ النَّفْسِ

قَامَتْ تَظْلِلُنِي وَ مِنْ عَجَبٍ شَمْسٌ تَظْلِلُنِي مِنَ الشَّمْسِ

و در قول سعدی که گذشت

عجب از زنجندان آن دلفریب که هرگز نبوده است بر سر و سبب

و نهی از تعجب در قول ابن طباطبایا علوی .

لَا تَعْجَبُوا مِنْ بِلَى غِلَالَتِهِ قَدُورٌ أَرَارَهُ عَلِي الْقَمَرِ

و شکایت سعدی از زحمت مکس در قول خود .

من نخواهم که دگر شعر نویسم که مکس
 ز حمتم میدهد از بسکه سخن شیرین است
 صبی بر تناسی تشبیه است از روی مبالغه و ادعای اتحاد بلکه این
 نوع سیاق با تشبیه نیز جایز است چنانکه معزی گوید .
 آن زلف مشکبار بر آن روی چون بهار
 گر کوتاه است کوتاهی از وی عجب مدار
 شب در بهار روی کند سوی کوتاهی
 آن زلف چون شب آمد و آن روی چون بهار
 و فرق استعاره با کذب از دو وجه است :
 اول آنکه مبنای استعاره بر تاویل است یعنی مشبه را از جنس مشبه به
 ادعا مینمایند .

دوم آنکه قرینه بر عدم اراده معنی موضوع له باید در استعاره قائم
 باشد بخلاف کذب که تاویل و قرینه در آن نیست و قرینه استعاره گاهی يك
 چیز است مثل رأیت اسدایرمی و چنانکه در این شعر اسدی .

روانرا بشمشاد پوینده رنج خرد را بمرجان کوینده گنج
 لفظ پوینده و کوینده قرینه است برای اینکه از شمشاد قد معشوق
 و از مرجان لب او خواسته و گاهی چند چیز باشد چنانکه در این اشعار .

وَإِن تَعَاَفُوا الْعَدْلَ وَالْإِيمَانَ
 فَانَّ فِي آيْمَانِنَا نِيرَانَا
 تعلق فعل بهريك از عدل و ایمان قرینه است بر اینکه از نیران شمشیر
 خواسته است .

خاقانی

چون از مه نوزنی عطارد مریخ هدف شود مران را
 لفظ هدف و عطارد که مرادف تیر است و هم لفظ زدن قرینه است

براینکه از مه‌نو کمان خواسته و چون نسبت گردیدن و برخواستن از دریا بکوه در شعر باصر خسرو که گذشت .

و از برای استعاره تقسیماتی است باعتبارات مختلفه .

باعتبار طرفین یعنی مستعار منه و مستعار له بر دو قسم است : وفاقیه و عنادیه .

وفاقیه آنست که اجتماع طرفین در شیئی واحد ممکن باشد و عنادیه آنستکه اجتماع طرفین ممکن نباشد .

مثل قوله تعالی (أَوْمَنَ كَان مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ) ای ضلالت فهدیناه اجتماع

احیاء و هدایت ممکن است و اجتماع موت و ضلال ممکن نیست .

و نوعی از عنادیه است که آنرا تهکمه و تملیحجه گویند که استعاره

نمایند اسم ضد را برای ضد مثل (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) و مثل آنکه جانی را اسد و بخیلی را حاتم گویند .

و باعتبار داخل بودن وجه جامع در مفهوم احد طرفین یا هر دو یا

هیچیک بر چهار قسم است :

داخل در هر دو چون حدیث شریف (تَخَيَّرَ النَّاسِ رَجُلًا مُمَسِكًا

يَعْنَانِ فَرَسِهِ كُلَّمَا سَمِعَ هَيْعَةً طَارَ إِلَيْهَا) استعاره آورده صلی الله علیه

پریدن را برای دویدن وجه جامع میان هر دو قطع مسافت است بتندی و

آن در پریدن است و اقوی است و چنانکه در شعر نظامی در توصیف چمن

خواست چکیدن سمن از نازکی خواست پریدن چمن از چابکی

تشبیه نموده تفرق اجزاء سمن را از یکدیگر از فرط لطافت بچکیدن

اجزاء آب وجه جامع تفرق اجزاء از یکدیگر است و این معنی داخل در مفهوم

طرفین است و تشبیه نموده سرعت نمو ریاحین را به پریدن مرغ وجه جامع

حرکت بتندی است و اینمعنی نیز داخل در مفهوم طرفین است و چنانکه
رودکی در توصیف شراب گفته .

آن عقیقین می که هر که بدید
هر دو يك گوهرند ليك بطبع
از عقیق گداخته شناخت
آن پیسر دو آن دگر بکداخت
ناچشیده بتارک اندر ساخت

سرعت نفوذ شراب را در دماغ و اعصاب تشبیه کرده بتاختن اسب
و از این قبیل است این بیت .

بر سیرت لطیف تو گفتار تو دلیل بر نسبت شریف تو کردار تو گواه
استعاره آورده دلیل را برای راه نماوجه جامع که راه نمائی است
داخل در مفهوم هر دو است و استعاره نموده گواه را برای مثبت و مفهوم
اثبات که وجه جامع است داخل در مفهوم هر دو است خارج از هر دو
چون استعاره اسد برای رجل شجاع وجه جامع که شجاعت است خارج
از مفهوم طرفین است چون شعر نظامی .

کشیده قامتی چون سرو سیمین دو زنگی بر سر نخاش رطب چین
زلف مستعارله و زنگی مستعارمنه است وجه جامع که سیاهی است
خارج از مفهوم هر دو است .

و باعتبار ابدال وجه جامع و غرابت آن منقسم بدو قسم است یکی
آنکه وجه جامع عامی و مبتدل باشد یعنی بر همه کس در بادی نظر ظاهر باشد
مثل رأیت اسداً و مثل شعر نظامی .

هنوزم هندوان آتش پرستند هنوزم چشم چون ترکان مستند
استعاره آورده برای زلف هندو را و برای رخسار آتش را وجه جامع
سیاهی و سرخی است که در اول نظر بر همه کس طاهر است و مثل شعر
مختاری .

برقی گرفته بر کف و ابری به پیش روی

ماهی نهاده بر سرو چرخ بزر ران

استعاره نموده برای شمشیر و سپر و چتر و اسب برق و ابر و ماه

و چرخ را وجه جامع در هر چهار ظاهر است امثله دیگر نیز در سابق گذشت .

قسم دوم آنکه وجه جامع غریب و خاصی باشد که غیر از خواص در نیابند چنانکه در این بیت یزید بن سلمه .

وَإِذَا أَحْتَبِي قَرُبُوسُهُ يِعْنَانِيهِ عَلَّكَ الشَّكِيمَ إِلَىٰ أَنْصِرَافِ الزَّائِرِ

و چنانکه در این بیت انوری

در نعره خنق آرد و در جلوه تشنّج

گرباس تو یاری ندهد کوس و علم را

تشبیه نموده گرفتگی صدای کوس را بگرفتگی گلو و جمع شدن

علم را بجمع شدن پوست، وجه شبه باز ماندن از مقتضای طبیعت است و

این در بادی نظر ظاهر نیست و گاهی استعاره عامیه مبتدله بجهة تصرفی

غرابت پیدا میکند چنانکه در شعر خاقانی خطاب بافتاب

از فیض تو درد و گاهواره دو هندوی طفل شیر خواره

تشبیه مردم چشم بطفل هندو و ضیاء آفتاب بشیر مبتدل است

لیکن هیئت انتفاع مردم چشم از ضوء آفتاب بانفعال طفل هندو از شیر

پستان غریب است وجه جامع در اینجا انتفاع چیز سیاه کوچکی است

از چیز سفید روشن و باعتبار وجه جامع و طرفین معاً برشش قسم است

زیرا که مستعار منه و مستعار له یا هر دو حتی میباشد و یا هر دو عقلی

و یا مستعار منه حتی و مستعار له عقلی و یا عکس آن وجه جامع در

سه قسم اخیر عقلی است و در قسم اول وجه جامع یا حسی است یا عقلی یا مختلف ، هر سه حسی باشند چون آیه شریفه (فَأَخْرَجَ لَهُمَّ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ نُحُورٌ) در اینجا مستعار منه گوساله و مستعار له صورت حیوانی که سامری از زیور های قبطی ها ریخت وجه جامع شکل است و چون بیت خاقانی

گاو سفالین که آب لاله تر خورد ارزن زرّیش از مسام بر آید
گاو را برای خمره و آب لاله را برای شراب و ارزن زرین را
برای رشحات شراب استعاره آورده وجه جامع شکل و رنگ و
مقدار است .

طرفین حسی و جامع عقلی چون آیه شریفه (وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ) مستعار منه کندن پوست گوسفند از اعضای آن
و مستعار له برداشتن روز را از روی شب وجه جامع بروز بعد از استتار
و آشکاری بعد از پنهانی است و چون این بیت که من گفته ام
دختر رزرا بتقد عقل در کابین کشیدم

نیروی مردی فزودم کاینچنین دختر گرفتم
استعاره آورده دختر را برای شراب وجه جامع انتفاع و تلذذ
است طرفین حسی و جامع عقلی است
مستعار له حسی و وجه جامع و مستعار منه عقلی چنانکه در شعر
مسعود سعد

کوه پوینده در مصاف افکن مرک تابنده از غلاف بر آر
مرک را برای شمشیر استعاره نموده وجه جامع افناء است
عکس سوّم چنانکه در بیت خاقانی

تیغ او آبستن فتح است اینک بنگرش

تقطهای چهره بر آبستنی دارد گواه

آبستن را برای مستعد بودن جهة فتح استعاره کرده وجه جامع

انتاج فائده مترقبه است . همه عقلی چون آیه شریفه (مَنْ بَعَثْنَا مِنْ

عَرَقِدْنَا هَذَا) استعاره شده رقاد کسه بمعنی خوابست برای مرگ وجه

جامع عدم حس و ادراک است و چنانکه در این شعر

پیمانۀ هر که پر شود می میرد پیمانه ما چو پر شود زنده شویم

پیمانه پر شدن را از برای استکمال ایام عمر استعاره کرده و

هر دو عقلی است وجه جامع ککه استیفاء حق و عدم انتظار است نیز

عقلی است ، وجه جامع مختلف یعنی بعضی از اجزاء آن حسی و بعضی

عقلی و طرفین حسی مثل آنکه بگوئی رَأَيْتَ شَمْساً و اراده کنی انسانی

را که مثل آفتابست در حسن طلعت و نباهت شان و چنانکه در بیت

ابن العمید که گذشت (شَمْسٌ تُظَلِّلُنِي مِنَ الشَّمْسِ) فتدبر و چنانکه

در قول سنائی

تا شب نیست صبح هستی زاد آفتابی چو ندارد یاد

و باعتبار لفظ مستعار بر دو قسم است اصلبه و تبعه

اصلیه آنست که لفظ مستعار اسم جنس باشد مثل اسد و قتل از برای

شجاع و ضرب شدید و گاهی علمی که معروف باشد صاحب آن

بوصفی از اوصاف بجای اسم جنس استعمال میشود مثلاً گفته میشود

رَأَيْتُ حَاتِماً و اراده کرده میشود شخصی مثل حاتم در جود چنانکه

گفته میشود (رَأَيْتُ أَسَدًا) و تبعه آنست که لفظ مستعار فعل باشد

یا شبه فعل یا حرف

(۱) مثل (نَطَقَتِ الْحَالُ بِكَذَا) و مثل قول سنائی

متشابه بخوان در او ما ویز از خیالات بیهوده بگریز
آویختن را از برای استدلال کردن و گریختن را برای اجتناب
از خیالات بیهوده استعاره کرده لفظ مستعار در اول صیغه نهی و در دوم
صیغه امر است و مثل قول مسعود

دهن مملکت نهندد نخوش تا سر تیغ تو نگرید زار
گریستن را برای چکیدن خون استعاره کرده چنانکه خندید را
برای آسایش مملکت لفظ مستعار مضارع منفی است و مثل قول فردوسی
قضا ز آسمان چون فرو ریخت پر همه عافلان کور گردند و کس
فرو ریختن پر را استعاره آورده برای نازل شدن قضا از آسمان
لفظ مستعار فعل ماضی است

(۲) مثل (الْحَالُ نَاطِقَةٌ بِكَذَا) و مثل قول سعدی .

رضا و ورع بیکنامد و حر هوا و هوس رهزن و کیسه بر

(۳) مثل قوله تعالی (فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا

وَ حَرْنًا) لام تعلیل که وضع شده است از برای علت غائبه استعاره شده است
برای چیزیکه شبیه بعلت غائبه است و مثل (النَّجَاةُ فِي الصِّدْقِ وَ الْهَلَاكُ
فِي الْكِذْبِ) حرف فی که وضع شده است از برای ظرفیت استعاره شده
است از برای چیزیکه شبیه بظرفیت است و از این قبیل است (در عفو
لذتی است که در انتقام نیست) و مثل شعر خاقانی .

دل را بکار جوی بردیم از یار کنار جوی شستیم
لفظ از که از برای محاوزت حسنه وضع شده است استعاره شده
از برای محاوزت غیر حسنه .

و باید دانست که قرینه در استعاره تبعیه گاهی قاعِل است چنانکه در
(نَطَقَتِ الْحَالُ بِكَذَا) و گاهی مفعول است چنانکه در قول ابن معتمر .

جُمِعَ الْحَقُّ لَنَا فِي إِمَامٍ قَتَلَ الْبُغْلَ وَ أَحْيَى السَّمَاحَا

و چنانکه در این بیت سید حیدر که در مرتبه مرحوم سید جعفر
قزوینی گفته است .

قَدْ حَطَّطْنَا لِلْمَعَالِي مَضْجَعًا قَدَفْنَا الدِّينَ وَ الدُّنْيَا مَعًا

و گاهی مدخول حرف است چنانکه در قول خدایتعالی (فَبَشِّرْهُمْ

بِعَذَابِ آلِيمٍ) ذکر عذاب قرینه است براستعاره آوردن بشارت برای
انذار و تخویف .

و باعتبار ذکر ملایم طرفین و عدم آن منقسم بچهار قسم است :

(۱) آنکه چیزی از ملایمات طرفین ذکر نشود و اینرا استعاره

مطلقه گویند مثل اینکه بگوئی رأیت اسداً و مثل بیت عبدالواسع جبلی .

شكوفه بر سر شاخ است چون رخساره جانان

بنفشه بر لب جوئیست چون جراره دلبر

عقرب جراره را برای زلف استعاره نموده و ملایمات هیچ یک از

طرفین ذکر نشده و امثله دیگر در سابق گذشت .

(۲) آنکه ملایمات مستعاره ذکر شود و اینرا استعاره مجرده

گویند چنانکه در این اشعار .

سعدی

درخت کهن میوه تازه داشت که شهر از نکوئی پر آوازه داشت

فردوسی

دو بیجاده بکشاد و آواز داد

بیچاده را برای لب استعاره کرده و آواز که ملایم اوست ذکر نموده
خاقانی

از سوزش آه من همه شب بادام تو دوش نا غنوده
بادام استعاره است برای چشم غنودن از ملایمات اوست .

دیگری

سرو تو مگر زبانشید کاین دل نفسی بجا نشید
سرو را برای قامت استعاره کرده و نشستن از ملایمات اوست .
(۳) عکس دوم و آنرا استعاره مرشحه گویند مثل قوله تعالی
(أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ)
و چنانکه در شعر سعدی .

نزید مرا با جوانان چمید که بر عارضم صبح پیری دمید
و چنانکه من گفته‌ام

مانده ام در بحر حیرت زای طوفان دست گیر
راه ده تا سوی خود زین بحر پهناور مرا
بحر استعاره است از برای حوادث روزگار پهناوری از ملایمات
اوست .

و چون شعر خاقانی

بدرد جیب آسمان و براو گوی زر آشکار بندد صبح
گوی زر استعاره است برای آفتاب و بستن از ملایمات اوست .
(۴) آنکه استعاره مجرده و مرشحه جمع شود یعنی ملایمات طرفین
ذکر شود چنانکه در قول زهیر بن ابی سلمی .

لَدَى أَسَدٍ شَاكِي السِّلَاحِ مُقَدِّفٍ لَهُ لِبْدٌ أَخْفَارُهُ لَمْ تَقْلَمِ

و چنانکه در قول طرفه

وَفِي الْعَيِّ أَحْوَىٰ يَنْقُضُ الْمَرَدَّ شَادِنٌ مُّظَاهِرٌ سِمَطِي لُو لُو وَ زَبْرَجِدٍ

و همچون شعر ناصر خسرو که سابقاً گذشت .

یکی گردنده کوهی بر شد از دریا سوی هامون

که جز کافور و مروارید و گوهر نیست در گانش

کوه استعاره شده است برای ابر گردیدن و از دریا سوی گردون

شدن از ملایمات مستعار له است که ابر باشد و گوهر درکان داشتن از

ملایمات مستعار منه است که کوه باشد .

و باعتبار آنکه وجه جامع بسیط باشد یا مرکب منقسم میشود باستعاره

تمثیلیه و غیر تمثیلیه چنانکه در تشبیه نظیر این تقسیم گذشت تمثیلیه چنانکه

گفته میشود (أَرِيكَ تَقْدِيمُ رِجَالًا وَ تَوَخُّرُ أَحْوَىٰ) و چنانکه در این مصرع

(عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرِي) (۱) تشبیه شده است تحمل مشاق در

ترك لذات دنیا و پسندیدگی عاقبت آن در عقبی .

قال المفصل ان اول من قال ذلك خالد بن الوليد لما بعث اليه ابر بكر و هو باليمامة ان سيرا
الى العراق فاراد سلوك المعازة فقال له رافع الطائي قد سلكتها في الجاهلية هي خمس لابل
الواردة ولا اطنتك تقدر عليها الا ان تحمل من الماء باشتري مائة شارب فعطشتم
سقاها الماء حتى رويت ثم كتبهما و كعم افواهما ثم سلك المعازة حتى اذا مضى يومان و
خاف العطش على الناس والخييل و خشي ان ينهب ما في بطون الابل تعرا الابل فاستخرج
ما في بطونها من الماء فسقى الناس والخييل ومضى فلما كان في الليلة الرابعة قال رافع انظروا
هل ترون سدرأ عظاماً فان رايتموها والا فهو الهلاك فنظر الناس فراوا السدر فاجبروه
فكبر وكبر الناس ثم هجموا على الماء فقال خالد .

فوز من قراقر الى سوي

لله در رافع اثى امتدى

ماسارها من قبله ليس يرى

خما اذا صار به الجيش بكى

وينجلي عنهم حيات الكرى

عند الصباح يحمد القوم السرى

(من ابن خلكان)

بتحتمل مشاق و زحمات سیر کردن مسافرین در شب و خوبی و
آسایش از عاقبت آن در وقت صبح که بمنزل رسند و بعبارت اخیری
تشبیه شده است آن مشقت و استراحت باین زحمت و راحت فتدبیر و
در قول سعدی

که خاصان در این ره فرس رانده اند بلا احصی از تک فرو مانده اند
تشبیه شده سیر مسافرین الی الله و تا رسیدن ایشان بمقصد معنوی
که مقام وصول بمبداء اول و استهلاک قطرة وجود عبودیت در بحر محیط
احدیت است بسیر مسافرین بسوی مقصد حسی و تا رسیدن ایشان بآن
ایضاً سعدی

آبستنی که این همه فرزندان زاد و کشت

دیگر که چشم دارد از او مهر مادری

ایضاً

در اینورطه کشتی فروشد هزار ککه پیدا نشد تخته بر کنار

ناصر خسرو

کسی کو با من اندر علم و حکمت همسری جوید
همی خواهد که گل بر آفتاب روشن انداید

انوری

خرد زان تیره کشت الحق مرا گفتا که با من هم
بگزمهتاب پیمائی بگل خورشید اندائی

عرفی

بهر که عرضه دهم درد خویش مینگرم
که غرقه ام من و او بر کنار میگذرد

نظامی

شبی کاسب نشاطش لنگ رفتی روا بودی که سی فرسنگ رفتی

ایضاً

همان حقه نهاد آن سیم ساقش بجفت دیگر از خود کرد طاقش

ایضاً

سمندش گرچه با هر کس بزینست سنان دور با شش آهنین است

مصراع اول کنایه است از ملایمت و منادمت شکر با هر کس که

با او مجالست و معاشرت نماید و مصراع دوم استعاره است برای امتناع

و عدم تمکین او از هم بستری و مضاجعت

ایضاً

مَلِك را فرخ آمد فال اختر که از چندین مکس چون رست شکر

اگر مراد از شکر شکر خوردنی باشد استعاره تمثیلیه است و اگر

مراد شکر نام باشد کلام مشتمل بر ابهام است

انوری

طوطی فکر من نکند ذکر این و آن کنجشگ نیستم که بدام آرد از زخم

سنائی

جان پذیران چه بینوا چه پیرک همه در کشتی اند و ساحل مرگ

من گفته ام

متاع لهورا از مایه خویش بهر دم عمر پیمودی بمکیال

همچنانکه در تشبیه مرگ بمرگب گاهی تشبیه اجزاء با جزاء مستحسن است

و گاهی نه ، در استعاره تمثیلیه نیز گاهی استعاره اجراء برای اجزاء مستحسن

است و گاهی نه .

(۱) چون در قول سنائی .

سوی مرگست خلقرا آهنگ دم زدن گام و روز و شب فرسنگ
در مصراع اول نزدیک شدن خلق را بمرگ بگذشتن ایام عمرشان
تشبیه نموده است به نزدیک شدن مسافرین بمنزل بپیر داشتن اقدام در سپوشان
و بوجه استعاره تعبیر نموده و در مصراع ثانی تشبیه نموده اجزاء را با اجزاء
و چون بیت وافی نبوده تمام اجزاء را ذکر نموده .

(۲) چون مصراع تازی که ذکر شد (عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمَ السُّرِّيَّ)

تشبیه تار کین لذات بمسافرین و تشبیه مشقت آنها در درك لذات بپرحمت
ایشان در نقل اقدام پسندیده نیست .

بحث دوم در استعاره مکنیه است و آن عبارتست از ذکر متبیه

و ترك مشبیه با ذکر بعضی از لوازم آن که قرینه تشبیه است و اثبات بعضی
از لوازم را استعاره تخیلیه گویند و آن لوازم بر سه قسم است یا قوام مشبیه به
با اوست یا تکمیل آن موقوف بر اوست یا دخلی در قوام و تکمیل ندارد .

قسم اول چنانکه در این بیت عربی .

وَلَيْنَ نَطَقْتُ بِشُكْرِ بَرِّكَ مُفْصِحًا فإِذَا نَحَلْتُ بِإِسْكَاتِهِ أَنْطَقُ

تشبیه نموده حال را بمتکلم و اثبات نموده برای آن زبان را که از
مقومات انسان متکلم است .

و چنانکه در بیت هذلی

وَإِذَا الْمَيِّمَةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا الْفَيْمَتُ كُلُّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ

و از این قبیل است این اشعار، لامعی

بگزر هیبت او شد شکسته بازوی فتنه

بتیغ نصرت او شد بریده گردن خدلان

انوری

کهر با چون گره ابروی عدل تو بدید خاصیت باز فرستاد مزاجش بازل
دست عدل تو کشاد است چنان بر عالم که فرو بندد اگر قد کند دست اجل

ایضاً

پای همت او نارسیده دست فلک بشاخ دولت او نارسیده بادفتن

ایضاً

مرگت ز باس تو بود آنکه بچشم ستم

در شد و چون دست یافت پای برادر شکست

سنائی

علما جمله هرزه میلا فند دین بر پای هر کسی یافتند

دین را بدینا تشبیه کرده و بر پای رفتن که از مقومات اوست ذکر

نموده .

قسم دوم چنانکه در قول مسعود سعد .

بروی کرده همه حجره بوستان ارم بزلف کرده همه خانه کلبه عطار

تشبیه نموده روی را بگل و زلف را بمشگک و عنبر ، و حجره را

بوستان ساختن و خانه را کلبه عطار کردن از لوازم مکمله آنهاست و

چنانکه در قول انوری .

چون تیر فکرتم بنشانه نمیرسد معذور باشم از سپر عجز افکم

تشبیه نموده فکرت را به تیر انداز و اثبات نموده برای آن تیر را

که از لوازم مکمله است ، و در مصراع اول این شعر که من گفته ام .

نو بر بخت از کف و دادش خورده ورد سعادت ز مهر رویش چیده

مثال هر دو قسم موجود است چه تشبیه نموده بخت را بدرخت و